**اصول: استصحاب، جلسه 24: سه‌شنبه 18/08/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد روایت ابن اذینه از ابن بکیر صحبت می‌کردیم. عرض شد که ۳، ۴ موردی که روایت ابن اذینه عن ابن بکیر هست محرّف هست. یکی از آن مواردش روایتی بود که در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۴۷۹، رقم ۴ وارد شده.

«عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام وَ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ: كَانَتِ الْجِمَارُ تُرْمَى جَمِيعاً قُلْتُ فَأَرْمِيهَا فَقَالَ» تا آخر روایت.

عرض کردم که این روایت از جهات مختلف اشکالاتی درش هست که به نظر می‌رسد که درش باید تحریف رخ داده باشد. جلسۀ قبل اشاره کردم که گاهی اوقات یک روایت از چند طریق وارد شده،‌ در ذیلش از یک طریق ادامه پیدا کرده، آدرسش بحثش را من این مواردش را در توضیح الاسناد المشکلة، جلد ۱، صفحۀ ۳۲۵، ذیل سند کافی، جلد ۳، صفحۀ ۵۳۱، رقم ۱، بحثش را آوردم.

حالا بحث این است که این عبارت صحیحش در اصل این عبارت به چه شکل بوده؟ سه تا احتمال می‌شود ذکر کرد. یک احتمال این است که در اصل این بوده که، سه تا احتمال اصلی، حالا نحوۀ این سه تا احتمال را بعضی از این احتمالات به گونه‌های مختلفی می‌شود تقریب کرد.

یک احتمال این است که سند در اصل به این شکل بوده، نهایتاً. ابن ابی عمیر از طریق سه نفر که جمیل و ابن اذینه و ابن بکیر باشند از زراره نقل می‌کنند. ابن ابی عمیر به واسطۀ این ۳ نفر، جمیل، ابن اذینه، ابن بکیر نقل می‌کنند. ابن اذینه عن ابن بکیر تصحیف ابن اذینه و ابن بکیر هست، و اینها از زراره نقل می‌کنند. البته در این‌که ابن بکیر، یعنی آن نهایت سند به هر حال گیر دارد که در جلسۀ قبل عرض کردم. شاهد این احتمال مواردی هست که عمر بن اذینه و ابن بکیر معطوفاً واقع شدند و مواردی که هر ۳ نفر، ابن بکیر، جمیل، عمر ابن اذینه از زرارة نقل کردند که آدرس‌هایش را دادم. ابن اذینه، این هم این موارد.

این یک احتمال.

احتمال دیگر این‌که بگوییم که عن ابن اذینه عن بکیر بوده و عن ابن اذینه عن بکیر، و اینها محلّش بعد از عن زراره بوده. یعنی زراره هم این روایت را به توسط بکیر عن احدهما نقل کرده. که عرض کردم شاهدش هم روایت کافی، جلد ۶، صفحۀ ۷۹، رقم یک، ابن ابی عمیر عن ابن اذینه عن زراره عن بکیر قال اشهد ان ابی جعفر علیه السلام این سمعته.

این به این شکل.

ولی عرض کردم یک روایت واحد شاهد بر این نمی‌شود که ما روایت‌های کثیر را به این روایت واحد برگردانیم. چون در موارد نادر احتمال خطا زیاد اتفاق می‌افتد. و نوعاً روایت‌هایی که کم هستند محرّف هستند.

عوامل تحریف منحصر نیست به اصطلاح این‌که چطور شده که مثلاً. حتی در همین یک روایت هم. اولاً در همین یک روایت احتمال دارد که عن زراره‌اش زائد باشد، چون ابن اذینه خیلی وقت‌ها از زراره نقل می‌کند، بعد از شنیدن کلمۀ ابن اذینه به ذهن انسان خطور می‌کند کلمۀ عن زرارة. و این منشاء می‌شود که عن زرارة اضافه بشود. خصوصاً در جایی که راوی ابن اذینه را که می‌بیند بعدش که بکیر را می‌بیند، بکیر چون برادر زراره هست، بکیر به علاوۀ ابن اذینه ذهن انسان را به زراره متوجه می‌کند. یکی از عوامل مهم تحریف، تداعی معانی است. مثلاً در روایت‌های کافی گاهی اوقات ما دیدیم علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن عیسی. شما می‌بینید نسخه بدل دارد، ابیه ندارد. در بعضی نسخ ابیه دارد، در بعضی نسخ ابیه ندارد. اینجا ما طبیعی‌تر این است که عن ابیه زائد باشد. چون افتادن ابیه اینقدر مأنوس نیست، اینقدر طبیعی نیست که زاید شدن عن ابیه، اینجا زیاد شدن خیلی طبیعی است به دلیل کثرت روایت علی بن ابراهیم از پدرش، طرف چنانچه علی بن ابراهیم را دید، عن ابیه اینجا زیاد است. البته عکسش هم احتمال دارد، این‌که مثلاً عن ابیه افتاده باشد. ولی به‌طور متعارف در این موارد در تتبعاتی که انجام می‌شود، آدم می‌بیند که عن ابیه زیاد بیشتر اینجاها واقع می‌شود تا

شاگرد: ؟؟؟ ۷:۴۴

استاد: یعنی به هر حال مأنوسیت ذهن با عن ابیه باعث می‌شود که علی بن ابراهیم که می‌شنود، انسان دنبال مأنوس است. ولی دنبال مأنوس به گونه‌های مختلف این مأنوسیت اثر خودش را می‌کند. مأنوسیت یک موقعی به این هست که علی بن ابراهیم را که شنید، آن عن ابیه که مأنوس هست اضافه بشود. یک موقعی به این جهت هست که خب مثلاً خسته است، عن ابیه را نمی‌بیند به خاطر خستگی می‌افتد. این‌که عن ابیه اینجاها زیاد واقع بشود شایع‌تر است. این است که عن زراره که بگوییم در همین سند کافی زائد واقع شده، آن خودش خیلی طبیعی است.

علاوه بر این خب عرض کردم یک سند واحد را ما ملاک اسناد دیگر نباید قرار بدهیم. چون این اساساً یک قانون هست که موارد شایع، موارد نادر را ما به موارد شایع باز می‌گردانیم. چون در موارد نادر احتمال تحریف بیشتر است. حالا نکات تحلیلی‌اش بماند.

پس این احتمال دوم احتمال بعیدی است.

یک احتمال سوم دیگری وجود دارد این هست که اینجوری ما بگوییم، بگوییم در اصل این بوده و عن ابن اذینه عن بکیر، نه ابن بکیر، عن بکیر. و عن ابن اذینه عن بکیر، ولی بگوییم روایت دو تا طریق داشته. جمیل عن زرارة عن احدهما نقل کرده. ابن اذینه هم از بکیر، آن هم عن احدهما کأنّ نقل کرده. کأنّ طریق جمیل عن زرارة. حالا یا از بکیر، از احدهما نقل کرده یا می‌خواهد بگوید همین روایتی که زرارة عن احدهما نقل کرده ابن اذینه هم از بکیر نقل کرده. حالا بکیر از امام صادق بوده، امام باقر علیهما السلام بوده، از کدام بوده در مقام بیان این چیز نیست. کأنّه می‌خواهد بگوید این روایت هم از طریق زرارة وارد شده که از احدهما هست. هم از طریق بکیر واقع شده. این هم. به‌طور کلی ابن اذینه از بکیر خیلی روایت دارد. فراوان روایت‌های بسیار زیادی که راوی بعضی‌هایشان هم دقیقاً این ابی عمیری هست که در اینجا هست. روایت ابن ابی عمیر. و معطوف به زراره هم خیلی است. یعنی ابن اذینه عن ابن بکیر عن زرارة و بکیر، این دو برادر. عن اذینه عن زراره و بکیر عن ابی جعفر علیه السلام مثلاً در این آدرس‌ها هست. کافی، جلد ۳، صفحۀ ۳۵۴، رقم ۲؛ ۵۱۹، رقم ۱۰؛ ۱۲۵، جلد ۶، صفحۀ ۱۲۵، حدیث ۳؛ جلد ۷، صفحۀ ۱۰۹، رقم ۲؛ جلد ؟؟؟، ۱۲۸، رقم ۳. [۱۱:۵۴]

و روایت‌های ابن اذینه عن بکیر به تنهایی هم مثلاً این آدرس‌ها، تفسیر قمی، جلد ۱، صفحۀ ۱۲۹، سورۀ نساء؛ کافی جلد ۶، صفحۀ ۷۴، رقم ۳. کافی، جلد ۷، رقم ۱۰۱، رقم ۳؛ صفحه ۰۲٪، رقم ۶؛ فقیه، جلد ۴، صفحۀ ۲۷۷، رقم ۵۶۲۲؛ فصول مختاره، صفحۀ ۱۸۱. کافی، جلد ۶، صفحۀ ۱۳۱، رقم ۴؛ محاسن. حالا بعضی از اینها که بکیر کس دیگری را هم عطف شده. محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۳۱، رقم ۹۵؛ کافی، جلد ۵، صفحۀ ۴۸۳، رقم ۳؛ بصائر الدرجات، صفحۀ ۴۵، رقم ۸. این بصائر الدرجات که هست، آن روایت بصائر الدرجات که جلسۀ اوّل بحث کردم، این روایتی که در بصائر الدرجات که خواندم با این بحث هم تأثیر دارد که من دیگر وارد آن بحثش دوباره نمی‌شوم. اینجا بصائر الدرجات ۴۵، رقم ۸، بکیر بن اعین چند نفر در سند واقع هستند، معطوف به بکیر که یکی‌شان زراره است. باز بصائر الدرجات، ۳۰۷، رقم ۱۷. باز یک سری روایت‌هایی هست یک گروه زیادی نقل می‌کنند که بکیر و زراره هر دوشان هستند، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۸۹، رقم ۴؛ جلد ۷، صفحۀ ۱۰۹، رقم ۲؛ صفحۀ ۱۲۸، رقم ۲. فقیه جلد ۴، صفحۀ ۲۸۴، رقم ۵۶۳۹؛ کافی، جلد ۳، صفحۀ ۴۴۳، رقم ۳. حالا من اینها را دیگر به خاطر سرعت عمل دسته‌بندی‌اش هم نکردم، می‌خوانم ولی اینها همه‌شان روایت عمر بن اذینه عن بکیر هست. بعضی‌هایشان همه معطوف به بکیر، کسان دیگر هم هستند. در بعضی‌هایشان زراره هم معطوف هست.

کافی، جلد ۳، صفحۀ ۵۴۵، رقم ۱؛ کافی، جلد ۶، صفحۀ ۶۰، رقم ۱۱؛ کافی، جلد ۶، صفحۀ ۱۲۵، رقم ۳؛ تهذیب، جلد ۸، صفحۀ ۲۸، رقم ۸۵؛ همینجور موارد دیگر. همچنین، تهذیب، جلد ۱، رقم ۴۶، رقم ۱۳۲؛ تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۵۶، رقم ۱۵۸؛ و ۷۶، رقم ۱۹۱؛ تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۹۰، ۲۳۷؛ جلد ۴، صفحۀ ۶، قم ۱۲؛ صفحۀ ۱۲، رقم ۳۳؛ تهذیب، جلد ۱، صفحۀ ۳۵۰، رقم ۱۰۳۴؛ تهذیب، جلد ۴، صفحۀ ۱۶، رقم ۴۰؛ صفحۀ ۱۹، رقم ۵۰؛ تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۳۳۸، رقم ۱۳۸۴؛ تهذیب، جلد ۸، صفحۀ ۵۳، رقم ۱۷۲. این مواردی بود که.

یک مورد دیگر هم هست که این مورد هم با تعبیر ابن ابی عمیر نیست، محمد بن زیاد بن عیسی است که ابن ابی عمیر است. تعبیرش این است محمد بن زیاد بن عیسی عن ابن اذینه عن زرارة، و محمد بن مسلم و بکیر و فضیل بن یسار عن احدهما علیهما السلام که خیلی هم شبیه این سند ما هست. تهذیب، جلد ۹، صفحۀ ۲۷۶، رقم ۹۹۸.

که ما بگوییم که راوی نهایی روایت دو نفر هستند. یکی زرارة، یکی بکیر. ولی آن احتمال قبلی که ما ذکر کردیم از این احتمال قوی‌تر است. عرض کردم ظاهر روایت این هست که راوی روایت یکی است، قلتُ، هر چند مواردی ما داریم که ذیل روایت از یک طریق هست و اصل روایت از دو طریق هست، مواردش هم آدرسش را دادم، ولی به هر حال اینجا یک نوع خلاف قاعده‌ای رخ داده. روی همین جهت طبیعی هست که راوی روایت را تنها زراره بدانیم. ولی خب به هر حال این احتمال هم که هر دو راوی باشند هست. ولی آن احتمالی که زراره بخواهد اینجا از بکیر نقل بکند آن خیلی بعید است. آن اصلاً از احتمالات باید حذف کرد. احتمال زیاد این هست که راوی این روایت زراره تنهاست و از زراره این سه نفر جمیل بن دراج، و عمر بن اذینه و ابن بکیر نقل می‌کنند. از این احتمال که عدول کنیم، گذر کنیم این‌که راوی روایت زرارة است که جمیل از او نقل می‌کند و علاوه بر زرارة بکیر هم راوی روایت هست که ابن اذینه ازش نقل می‌کند، این احتمال هم احتمال قابل توجهی است.

شاگرد: بکیر

استاد: بکیر بکیر بله. بکیر. یعنی این‌که ابن بکیر علی ای تقدیر در این سند محرّف است. یعنی عطف ابن بکیر، یعنی روایت ابن اذینه از ابن بکیر محرّف است. یا ابن بکیر معطوف بر ابن اذینه است و هر دوی اینها راوی از زراره‌اند، یا بکیر هست و علی ای تقدیر این‌که ابن اذینه از ابن بکیر که در اینجا نقل کرده باشد این درست نیست. حالا چکیدۀ این بحث‌ها طول می‌کشد بخواهم جمع‌بندی چیزهایش را جمع بکنم و اینها، آدرس‌ها را دادم خودتان مرتبش بکنید. این بحث تمام.

بحث بعدی که ما داریم بحث استصحاب کلی قسم ثالث هست. استصحاب کلی قسم ثالث را مرحوم شیخ سه قسم کرده، خود این، حالا بهش بگوییم سه صورت برای استصحاب کلی قسم ثالث تصویر می‌شود. یکی این‌که آن فردی که ما یقین داریم که کلی در ضمن آن فرد محقق شده، آن فرد معدوم شده، و احتمال می‌دهیم همزمان با معدوم شدن آن فرد، فرد دیگری جایگزینش شده باشد به‌طوری که هیچ گونه تخلل عدمی نسبت به کلی حاصل نشده باشد. این یک.

مثلاً فرض کنید در مواردی که بین حدث اکبر و حدث اصغر تضاد باشد. ما احتمال می‌دهیم که، آن مثالی که زدیم آن حدث اکبر هست خود آن حدث اکبر آمده آن حدث اصغر را از بین برده. شما نگویید چطور می‌شود تصادفاً همزمان با آن این ایجاد شد، و این آن را نابود کرده. با آمدن این آن از بین رفته. خب طبیعی است که ما احتمال می‌دهیم کلی حدث موجود هست. ولی در ضمن فرد دیگری آن فرد اوّلیۀ ما مطمئنیم اگر آن فرد اوّلیه است از بین رفته، اگر باشد در ضمن فرد دیگری موجود شده. خب این یک احتمال. یک صورت. یک صورت دیگری آن هست که ما احتمال می‌دهیم که در همان زمانی که کلی در ضمن یک فرد متیقن موجود بوده علاوه بر آن فرد، یک فرد دیگر هم وجود داشته. کلی در ضمن دو فرد موجود بوده. یقین نداریم، ولی احتمال می‌دهیم که کلی در ضمن دو فرد موجود باشد.

صورت سوم این است که کلی تبدیل شده باشد به یک فرد دیگر، ولی نه فرد غایبش. فردی که از مراتب همان فرد تلقی بشود. شدید به ضعیف تبدیل شدن که مرحوم شیخ مثال می‌زند که وجوب تبدیل به استحباب شدن هست. که حالا یک بحث صغروی اینجا مطرح هست که آیا وجوب استحباب دو مرتبه از یک شیء هستند یا متباینات هستند که دیگر ما به آن بحث‌های صغروی‌اش کار نداریم.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۱:۳۳

استاد: سیاهی اینها نه، چیزهای، این مثال‌های دیگر دارد نه این‌که بخواهم مثالش را منحصر بدانیم. می‌خواهم بگویم در این مثال خاص یک بحث‌های صغروی وجود دارد که ما به آن بحث صغروی‌اش کار نداریم. بحث کبروی‌اش مهم است.

این قسمش مرحوم شیخ می‌فرمایند که عرف شیءای که مرتبه‌اش تغییر کرده را همان شیء قبلی می‌داند. شیء دیگری نمی‌داند. مرحوم آخوند مدعی هست که نه عقلاً هم مرتبه جزء چیز نیست و کأنّه بنابر مبنای اصالة الوجود، چون وجوداتشان تغییر نکرده، این همان شیء هست و تغییری درش ایجاد نشده. من حالا خیلی به مبنای مرحوم آخوند نمی‌خواهم وارد بشوم که درست است عقلاً، درست نیست عقلاً. ولی ملاک در استصحاب نظر عرف است. و چون ملاک در عرف نظر عرف هست این قسم ثالثی که ایشان جزء صور قسم ثالث اصلاً شمرده دو قسم اوّل است، چون به نظر عرف آن مرتبۀ خفیفۀ شیء همان شیء هست مرتبه‌اش تغییر کرده. مثل فرض کنید زیدی که چاق می‌شود و لاغر می‌شود، ما نمی‌دانیم این زید، زید چاق و لاغری، زید را متعدد نمی‌کند. پر رنگ شدن و کم‌رنگ شدن سیاهی، سیاهی را دو قسم سیاهی نمی‌کند، همان یک قسم سیاهی واحد هست، حالا به نظر عقلی هم یکی نباشد، لا اقل به نظر عرفی یکی هست و همین مقدار باعث می‌شود که این استصحاب کلی قسم ثالث اصلاً نباشد. استصحاب کلی قسم اوّل باشد و این را جزء صور استصحاب قسم ثالث شمردنش درست نیست. خب این بحث خاصی ندارد.

عمده آن دو صورت دیگر است که جزء استصحاب کلی قسم ثالث هست. مرحوم شیخ تفصیل قائل می‌شوند بین این دو قسم استصحاب. آقایان معمولاً تفصیل قائل نمی‌شوند مثل مرحوم آخوند و اینها. مرحوم آخوند می‌فرمایند که کلی در ضمن هر فردی وجودی دارد غیر وجود کلی در ضمن فرد دیگر. انسان در ضمن زید غیر انسان در ضمن عمرو است. بنابراین انسان در ضمن زید یقین داریم تحقق پیدا کرده است و از بین هم رفته است، انسان در ضمن عمرو اصل حدوثش مشکوک است. بنابراین نمی‌توانیم استصحاب کلی قسم ثالث را اجرا کنیم. این بیان مرحوم آخوند است.

مرحوم آقای اراکی یک مطلبی دارند در حاشیه که نمی‌دانم، در حاشیۀ درر که شبیه آن را در کلام مرحوم حاج آقا مرتضی حائری هست در کلمات بعضی‌های دیگر هم هست. آن تعبیری می‌کنند من خیلی درک نمی‌کنم آن تعبیر اصلاً یعنی چی و اینها، می‌گویند که این کلی ولو در ضمن زید وجودی دارد و در ضمن عمرو وجود دیگر دارد ولی اینها ذاتاً یکی هستند. و همین وحدت ذاتیه‌ای که بین افراد کلی وجود دارد آن وحدت ذاتیه کفایت می‌کند. این یک همچین چیزی است. نمی‌دانم این یعنی چی، البته شبیه این در بحث وحدت وجود در فلسفه مطرح هست. گفتند که این‌که از همۀ موجودات خارجی عنوان موجود انتزاع می‌شود، که عنوان موجود بر آنها صدق می‌کند. این معنایش این است که آنها یک نوع وحدت حقیقیه بینشان برقرار هست. چون همۀ اینها موجود برایشان صدق می‌کند و بعد از این‌که موجودی که بر اینها صدق می‌کند مشترک معنوی هست نه مشترک لفظی، اینها باید یک وحدت وجودی داشته باشند با توجه به اصالة الوجود که چیز هست.

من آنجا هم خیلی درست نمی‌فهمم این یعنی چی؟ این‌که وجودات خارجیه متعدد هستند تعددش روشن‌تر، آن هم روی یک قانون می‌گویند، روی قانونی که می‌گویند از شیء متکثر بما هو متکثر، عنوان واحد نمی‌توانیم ما انتزاع کنیم. اگر خارج متکثر باشد چطور شد این عنوان واحد برایش صدق می‌کند و امثال اینها؟ من اینها را نمی‌فهمم این قانونی که از شیء متکثر عنوان واحد نمی‌شود انتزاع کرد، این را یک موقعی در ذهنم هست در حاشیۀ نهایۀ آقای مصباح دیدم مناقشه کرده بود درست نیست این مبنا امثال اینها هست که شیء واحد متکثر نمی‌شود، انتزاع بشود و اینها. شیء متکثر واحد نمی‌شود انتزاع بشود را ایشان مناقشه می‌کند. من حالا به آن بحث‌هایش نمی‌خواهم بپردازم ولی این‌که ما وجداناً می‌دانیم که موجودهای مختلف اینها وجودات متعدد هستند خیلی روشن‌تر از این هست که این حرف‌های به عنوان وحدت وجود و امثال اینها را بخواهیم دنبال کنیم. ما حالا چجوری این را تحلیل می‌کنیم امثال اینها این در این‌که ما به هر حال متباینات در خارج داریم اینها واضح‌تر است. این اصل این‌که از شیء متکثر نمی‌توانیم موجود چیز انتزاع کنیم این را باید درش مناقشه کرد که ما ذهن انسان قادر هست مفاهیمی را انتزاع کند و مفاهیمی را بسازد که این مفاهیم بر اشیاء متعدد قابلیت انطباق دارد و این.

شاگرد: می‌فهمم که ؟؟؟ ۳۸:۵۲

استاد: وحدت حالا به هر وحدتش وحدت وجودی نیست. ما می‌دانیم وجود زید غیر از وجود عمرو است.

شاگرد: ؟؟؟

استاد: نه حالا هر چی، آن وحدت ملاک نیست. آن وحدت ملاک نیست. نه می‌خواهم بگویم که وحدت ذاتی. حالا یعنی چی آن وحدت ذاتی، آن یعنی چی؟

شاگرد: درک می‌کند

استاد: بله آن وحدت را درک می‌کند ولی آن کافی نیست.

شاگرد: هر چی دارد

استاد: نه. حالا یک نکاتی دارد من عرض می‌کنم.

شاگرد: اصل انسانیت در واقع ؟؟؟

استاد: حالا صبر کنید من بحث را تکمیل چیز نکردم.

این که من حالا یک تحلیل‌های مرحوم آقای صدر اینجا از نحوۀ انتزاع کلی دارند که این تحلیل‌ها را من بعضی نکاتش را در جلسۀ آینده به آن می‌پردازم اینها را ملاحظه بفرمایید. به نظرم این تحلیل‌ها خیلی دور از واقع است، با تحلیل‌های فلسفی اینها یک مقداری نزدیک‌تر است، ولی من بعضی نکاتش دیگر وارد همۀ ریزه کاری‌های کلام آقای صدر نمی‌شوم. بعضی نکاتش را اشاره، در جلسۀ آینده می‌کنم و اینها. به نظر من مهم‌ترین بحث در اینجا بحثی هست که مرحوم حاج شیخ در متن درر دارند. و آن تفصیل بین جایی که کلی به نحو صرف الوجود اخذ شده باشد یا کلی به نحو مطلق الوجود. که بگوییم اگر کلی به نحو صرف الوجود اخذ باشد استصحاب جاری است، اگر کلی به نحو مطلق الوجود اخذ شده باشد استصحاب جاری نیست.

حالا این اشاره‌ای به سیر بحث هست، من فردا ان شاء الله این بحث‌ها را باز خواهم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان